

بیگنا

شماره چهارم

تیر ماه ۱۳۳۱

سال پنجم

مجتبی مینوی

الجنون فنون

-۳-

جنون کشف و اختراع

در اروپا هر که میخواست در علمی و فنی استاد شود سالهای سال شاگردی میکند و از تربیت استاد و از مطالعه کتب بهره‌مند میشود؛ در ایران این قدر معلوم شده است که تعلم و کتاب خواندن و چیز یاد گرفتن زحمت دارد، از دود چراغ خوردن سینه آدم خراب میشود، استخوان خرد کردن باعث خرد شدن استخوان میشود، خدا بآدمی زاد، بالخصوص بایرانیان، هوش و عقل را برای این داده است که معطل نماند میتوان زیر کرسی یا پشت میز نشست و جور استاد برده همه چیز را دانست!

شنیدیم که مرحوم امام جمعه خوئی می گفته است که در خوی روضه خوانی بنام آقا سید عظیم بود که بر بالای منبر هراسمی میخواست می گفت و او را زاده پیغمبری یا امامی معرفی می کرد و از معجزات او حکایتها می کرد و تفصیلات عجیب باریزه کاریهای غریب در باره شهادت او و قساوت مخالفین و قتل او می گفت. روزی از او پرسیدیم که این مطالب که می گوئی در کدام کتابست و کجاست که ما ندیده‌ایم، جواب داد که

من محتاج کتاب نیستم، با زعفر جتّی رفیقم، او در صحرای کربلا بوده است و در عهد نوح و سلیمان و موسی و عیسی بوده است، همه جا بوده است و همه وقایع را برای العین مشاهده کرده است؛ استناد من بگفتار اوست که هر هفته بدیدن من می آید و از حالات شهیدان کربلا و سایر شهدا برایم حکایتها می کند که اگر بنخوام همه را برای شما بگویم تمامی بیست و چهار ساعت يك روزهم کفایت نمی کند، آنچه بر منبر میگویم یکی از هزار است.

امروز دیگر آقا سید عظیم منحصر بفرد نیست، و با زعفر جتّی و چندین هزار جتّی دیگر همگی سروکار دارند. یونانیان قدیم هنرهای جمیل مانند موسیقی و تئاتر و شعر را به **موزها** منوط می دانستند؛ و عربهای جاهلیت برای هر شاعری جتّی یا جتّیه ای قائل بودند که اشعار را باو القا می کرد؛ پس ما محقّقیم که کلیّه امور علمی و هنری را که بفکر مربوطست بچینیان و موزها مربوط کنیم، و کدام جتّی از فکر خودما برتر! **موتزارت و بهوون** که در فنّ موسیقی در اروپا نابنگانی از ایشان بزرگتر هنوز پیدا نشده است از برای آموختن اصول موسیقی و طرز ادای آنها محتاج درس گرفتن و تمرین کردن و بیداری کشیدن و جان کنندن بودند، بالخصوص بهوون. از ایران، از این سرزمین نوابغ خارق العاده، کسانی بیرون می آیند که کلیّه مبانی علمی و دستورهای فنی را زیر پا می گذارند و یکشنبه ره صدساله میروند؛ در لندن چندسال پیش از این دختری ایرانی بود که با خواهر خود بدرس خواندن مشغول بود، ولی رشته ای را که باید بزحمت و مرارت بیاموزد مهمل گذاشته بود و بموسیقی پرداخته بود، آن هم نه آنکه درس بگیرد و نت خواندن بیاموزد و بتمرین منظم و مرتّب تن در دهد خیر، اینها برای او حقیر بود چه لازم که چندین سال پیش این معلمین خشک یا بند بمعلومات و قواعد برود مشق بگیرد و بخرد گریه های ایشان گوش دهد، اینها فوق آدم را کور می کنند! او پیش خود بیابوری هوش خداداده نوازنده بی مانندی شده بود! حاجت باین نداشت که مانند « پیغمبر » پوشکین فرشته ای قلب او را برآورده بجایش پاره ای زغال افروخته بگذارد، یا مثل اسحاق موصلی ابلیس بیدار او آید، یا مانند **تار تینی** شیطان در خواب بر او ظاهر گردد و آهنگک باو بیاموزد، یا مثل

فلان شاعر و واعظ قدیم ما حضرت امیرالمؤمنین آب دهن مبارک خود را در دهان او بیندازد، یا مثل بتهوون دوازده سال درس مرتب بخواند؛ يك شب ناگهان كشف کرده بود که میتواند پیانو بنوازد، در پانسیون که منزل داشت پشت پیانو نشسته بود و يك ساعتی انگشتان خود را مانند پنجه‌های گربه‌ای که بر صفحه پیانو جست و خیز کند در جولان آورده بود، حالا نزن کی بزنی!

این شیوه چندروزی ادامه یافت و دوشیزه خانم بسیار متعجب شد که يك روز صاحب خانه در پیانو را قفل کرده بود و گفته بود که پرده‌های این ساز ما كوك نیست و بسازندگی و نوازندگی شما ستم می‌کند. دخترخانم فی الفور بدگان یکی از آن پیانو فروشها رفته بود که بر بالا یا در پس مغازه خود اطاقی برای تمرین و مشق محصلین بی‌بضاعت دارند و ساعتی فلان مبلغ از ایشان می‌گیرند و می‌گذارند که آنجا مشق کند. با این پیانوفروش قراری گذاشته بود و آنجا بنواختن پیانو میرفت، و بعد از دو سه روز این کاسب باو گفته بود که کلیه ساعات مشق این مغازه را گرفته‌اند، بدگان دیگری بروید. چون شهر بزرگ است و در هر خیابان عمده‌ای چند پیانوفروشی هست، مانند آن شیرفروشی که آب در شیر می‌کرد و هیچ روز از کوچهای که روزپیش گذر کرده برد نمی‌گذاشت، کار این دخترخانم خوش باور هم این شده بود که هر دو سه روزی در یکی از دگانها نوازندگی کند تا صاحب دگان باو اخطار کند که تمام ساعات ما را گرفته‌اند و هیچ وقتی برای شما نداریم.

مشق کردن اگر بر سنت معروف و معمول باشد زیبائی ندارد، اما این دخترخانم تمرین نمی‌کرد، بالبدیهه قطعه‌های موسیقی می‌ساخت و می‌نواخت، و هرگز قطعه‌ای را دوبار نمی‌توانست بنوازد، نت نویسی هم نمی‌دانست که آنها را روی کاغذ بیاورد، هر ساعتی بر طبق حال و دماغی که داشت پرده‌های پیانو را بصدا در می‌آورد و بر آن صداها اسمی می‌گذاشت. قطعه‌ها نه فرنگی بود نه ایرانی، نه چینی نه هندی نه امریکائی. خلق الساعه بود و قابل دوام و تکرار نبود، شری بود و در هوا می‌افسرد! و همینکه صاحبان پیانو باو اجازه نمی‌دادند گوش ایشان را بیازارد آنها را حسود می‌پنداشت.

باین اکتفا نکرد و برای شب نوروز که مجلس جشن و مهمانی مفصلی خبر کرده بودند و سیصد چهارصد نفر ایرانی و انگلیسی رقعۀ دعوت خریده بودند داوطلب شد که برای مهمانان پیانو بنوازد (چرا اصلاً این ساز را انتخاب کرده بود؟ گویا برای اینکه ضربت وارد آوردن برسیمهای آن عملاً آسانتر از نواختن و زدن هر آلت دیگری است). معرفّ او را معرفّی کرد که « از قراری که خود می گوید منتّ از هیچ استاد نکشیده است، شاگرد ذوق خویشتن است و هر چه می نوازد ساخته و پرداخته خود اوست ». مردم انگلیس از آنجا که مبادی آدابند و نمی خواهند دماغ کسی را بسوزانند چیزی نگفتند و نیم ساعت تحمّل استماع صداهای ناهنجار و ناموزون پیانو را کردند و دست هم زدند و بعضی بانوازنده هنرمند گفتگو هم کردند؛ بعضی از ایرانیان بی ادب تر بودند و باو گفتند « سزاوار نبود که در چنین مجلسی چنین صداها در آوری ». اینها هم حسود و نفهم بودند.

جنون کشف و اختراع در اینگونه امور ذوقی ممکنست چندان واضح نباشد، پسند مستمع شرطست و خوش آمدن بیننده و خواننده نقاشی و شعر. ولو اینکه آواز یا ساز نقش یا شعر بر وفق موازین هنری نباشد شاید که در کسانی اثر کند. چه کسی میتواند بدلیل و برهان بمادر و پدری ثابت کند که بچه شان زشتست یا فلان شاعر و رسام باید شعرو « دسن » خود را زیر خا کستر نهان کنند چنانکه گربه فضولانش را نهان می کند. با ذرع و متر و مثقال و گرم نمیتوان سنجید و ناقص بودن آنها را نشان داد. در دست نقادان هنرشناس میزان هست، اما عوام ممکنست زیر بار تشخیص آنان نروند و بگویند برتری شعر فردوسی و خیّام و حافظ بر گفته های فلان و بهمان امر بست مربوط بعادت یا مبتنی بر احترام نسبت بهر چیز قدیم یا کهنه پرستی.

اما علوم منقول مثل تاریخ، یا علوم تجربی مثل شیمی و فیزیک، یا علوم تعلیمی و اثباتی مثل ریاضی و منطق، قاعده باید از دست کثافین و مخترعین در امان باشد؛ ولی خیر، در این ایران عجیب، هیچ چیز از دست هیچ کس در امان نیست. فلان جوان در بندر عباس ادّعا می کند که زمین گرد نیست و ماه و خورشید و ستاره های دیگر هم گرد نیستند و کرد دیدن آنها خطای حسّ باصره است، و دردنبال چنین اظهاری اقرار

بلکه افتخار هم می‌کنند که بیش از دبستان شش کلاسه ندیده است، فلان پیر مرد دعوی می‌کند که کشف کرده‌ام که تاریخ هجرت پیغمبر ۶۲۱ میلادی نبوده است ۸۲۱ بوده است و این دو بیست سال را یهودیها بر تاریخ عرب افزوده‌اند تا از افتخارات ایران بکاهند، و مدعی است که این امر را از روی حساب نجومی و مسیر ستارگان استنباط کرده‌ام. خدا بیامرز پدر سید عظیم روضه‌خوان و زعفر جنیش را!

ابن خلکان در شرح حال قاضی ابوالفرج معافی بن زکریای نهروانی از قول این قاضی حکایت می‌کند که به حج رفته بودم و در ایام تشریق در منی بودم، شنیدم کسی ندا می‌کند: ای ابوالفرج، گفتم شاید مرا میخواهد، اما سنجیدم که در این جماعت لابد بکنیه ابوالفرج بسیار کسان هستند، درنگ کردم، آن منادی که دید کسی جوابش را نداد فریاد کرد: یا ابوالفرج المعافی، قصد کردم که جوابش بدهم باز گفتم نام معافی و کنیه ابوالفرج با هم نیز کم نیست و شاید دیگری را می‌طلبد، اندکی بعد آن منادی فریاد کرد: یا ابوالفرج المعافی بن زکریا التهروانی، دیدم کنیه و نام و نام پدر و نسبت بشهر همه با من مطابق است، پیش رفتم و گفتم منم، چه میخواهی، گفت لابد تو از نهروان مشرق زمینی، گفتم آری، گفت آنکه ما میخواهیمش از نهروان مغرب است.

مرحوم علامه قزوینی و جناب آقای تقی زاده مگرر بینده این حکایت را تذکار داده‌اند که از شباهت اتفاقی در میان دو لفظ و دو شخص و دو وقعه باید بر حذر بود و نباید بزودی و بی تدبیر حکم بامری کرد و بمجرد شباهت ناقصی که بین فلان قصه ایرانی و فلان وقعه حقیقی تاریخی يك مملکت دیگر دیده میشود به یقین و جزم گفت که آنها فلان چیز را از ما گرفته‌اند، مثل اینکه بگوئیم اصل هواپیمای فرنگی قالیچه حضرت سلیمان یا صندوق طیار جبرئیل جولاست؛ یا اگر علمای عرب گفته‌اند که آواز رمل را عرب از ایرانیان اخذ کرده است بگوئیم که بحر رمل در عروض عرب از اوزان شعری ایران قدیم بوده است.

امروز کار بجائی کشیده است که حتی ظن و تخمین و حدس هم لازم نیست تا کسی حکمی بکند، مجرّد خیال واهی و جعل صرف را بعنوان حقایق مسلمة تاریخی

منتشر می کنند و گروهی هم می پسندند و باور می کنند و تحسین می کنند. در همین مجلهٔ یغما یکی دو تن از دوستان ما سخنانی بقبال زدند که از برای اثبات هر یک از آنها یک رساله باید نوشت و مبلغی مدرک و سند بدست داد، و آقای مدیر محترم مجله که بایست قبل از انتشار آنها سند و مدرک از نویسندگان طلب کنند پس از نشر آنها همین قدر نوشته اند که « بعضی بسیاری از این مطالب را صحیح می دانند و می پسندند. برخی برعکس ».

اینکه **جام جم** یک کرهٔ آسمانی بوده است و این را از منیها بلفظ یونانی **اسطرلاب** ترجمه کرده اند و یونانیها آن را از ساسانیان اقتباس کرده اند، و آئینهٔ سکندر هم همین آلت بوده است؛ اینکه خاندان دستان و رستم که از سکان هند بوده اند در عهد بطلمیوس زایجه می گرفته اند؛ اینکه براه مهر در واقع مهر بر از ریاضی دان از خاندان دستان بوده است؛ اینکه اسم جنیدی شاپور از اسم نوالجنود گرفته شده است که لقب سابور پسر اردشیر بوده است؛ اینکه لفظ اساطیر کلدانی منشأ لفظ یونانی هیدستوار است؛ اینکه تمام معلومات بطلمیوسی ترجمهٔ کتب و علوم ریاضی هخامنشیان است؛ اینکه **کتابهای بخط میخی کشف شده است** که ترجمهٔ آنها را بطلمیوسی در مجسطی بسرقت آورده است؛ اینکه **مطلبهای مزبور در تمام حفريات پیدا شده است**؛ و کلیهٔ مطالب دیگری که در سلسلهٔ مقالات « تفکیک تاریخ از افسانه و افسون » -- نویسندهٔ آنها خواه آقای دکتر علی اصغر حریری باشند و خواه آقای دکتر مظاهری -- آمده است سخنانیست محتاج دلیل و برهان، و وظیفهٔ آقای مدیر محترم مجله بوده است که در قبال وجه اشتراکی که از خوانندگان مطالب می کنند سندهای این مطالب را هم از نویسندگان مجله اش بخواهد. اگر آن خوانندگان که بی پروا بودن چنین اظهارات را ملتفت میشوند، و معمول بودن خبر کتیبهٔ هوشنگ پیشدادی و دروغ بودن کشف مسکوکات رستم دستان را یقین دارند، چیزی بمجمله نمی نویسند و اعتراض نمی کنند که این چه صفحه هاست برای ما می فرستید، دلیل این نمی شود که « اهل فضل و تحقیق... این مطالب را صحیح می دانند ».

✽ نظر خود را در شمارهٔ بعد معروض میدارد. (مجلهٔ یغما)

از اقسام این جنون اختراع که جمعی از اهل ایران را گرفته است جنون آن عده‌ایست که هر روز خط تازه‌ای برای نوشتن فارسی تعبیه می‌کنند. از مقالات آقای مهندس دهناد در مجله « پروین ما » و پیشنهاد اصلاح حروف چاپ سربی ایشان که جداگانه منتشر کرده‌اند مورد تصویب « استاد معظم جناب آقای علی اکبر دهنخدا » هم شده است می‌گذریم، نمونه‌ای که ذیلاً بنظر میرسد از « ۳۱ حروف معصوم » است

۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱
 « نیک‌تر نیکی‌تر نیکی‌تر نیکی‌تر نیکی‌تر نیکی‌تر نیکی‌تر نیکی‌تر نیکی‌تر نیکی‌تر »

که آقای ج. اعلائی اختراع فرموده است. « این حروف معجزه مانند و الفبای سحر آسایکی از ۱۶ نوع الفبای ابتکاری » اوست، و در سایه استعمال آن « تمام آحاد ناس و نسل‌های آینده... سعادت ابدی خواهند رسید... سرآمد کلیه خطوط و السنه ملل عالم می‌باشد ». از هر چهار طرف قابل کتابت است یعنی از راست و چپ و بالا و پائین و اینها محتاج صدا نیستند... مثلاً برای نوشتن کلمه « دارو دارا فظ « در » و برای رازی و روزی « روز » کفایت می‌کند... و می‌توان با این حروف نو در اندک زمانی تمام مردم بیسواد عالم را از نعمت خواندن و نوشتن بهره‌ور نمود !

آیا دیگر شگئی در این میماند که مردم ایران با هوشترین ملل عالمند، و آیا حق ندارند که « ناخوانده قرآن درست کتبخانه هفت هفت » بشویند؟

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مرکز جامع علوم انسانی
 نیک‌تر

از آثار قدما

ز هنر مرد بهره‌ور گردد	چون بر صاحب هنر گردد
قطره آب مختصر باشد	چون بدربار رسد گهر گردد
صحبت نیشکر چو یابد آب	بضرورت همه شکر گردد
سنگ چون بردوام می‌تابد	نظر آفتاب زر گردد
چه عجب گر ز صحبت نیکان	مردم نیک نیک‌تر گردد